

# شهرت

مارک رولندز

ترجمه

افشین خاکباز

فرهنگ‌نشر نو  
با همکاری نشر آسیم  
تهران - ۱۳۹۸

فهرست

یادداشت مترجم {۷}

دختران دیوانه: شهرت و شهرت بادآورده {۱۱}

شهرت افسارگسیخته {۱۱}

افیون مردم {۱۶}

احترام {۱۹}

مثل بکهام شوت کن! {۲۸}

رأی دادگاه پاریس {۳۴}

همه‌اش زیر سر ریک سالمن است {۳۷}

شرحی بر افلاطون {۴۱}

اهمیت شهرت بادآورده: بررسی اجمالی {۴۱}

شهرت، شهرت بادآورده و عینیت {۴۳}

«انسان معیار همه چیز است» {۴۵}

عینیت‌گرایی اخلاقی و عالم مُثُل {۵۱}

بنیادگرایی: شکل منحنی عینیت‌گرایی {۵۴}

پروژه روشنگری {۶۱}

فردگرایی و غرب {۶۱}

فردگرایی و عینیت‌گرایی {۶۴}

نسبیت‌گرایی: شکل منحنی فردگرایی {۶۹}

سبکی و سنگینی {۷۷}

تا این جای داستان {۷۷}

سبکی و سنگینی {۸۰}

انتخاب، هویت‌یابی و روشنگری {۸۸}

خویشتن چندپاره {۹۳}

از بمب‌گذاران انتحاری تا زیبارویان جوان هالیوود {۹۷}

انسان متعصب و انسان وهم‌آلود {۹۷}

بمب‌گذار انتحاری {۱۰۲}

زیبارویان جوان هالیوود {۱۰۷}

پاریس هیلتون و پایان تاریخ {۱۱۳}

شهرت بادآورده و زوال روشنگری {۱۱۳}

ماجرای جو کلزگی {۱۱۵}

شلم شوربای ورود به کاخ سفید {۱۲۲}

نظریه کیفیت {۱۲۵}

نامه‌هایی از زندان لنینوود {۱۳۱}

پایان روشنگری؟ {۱۳۸}

کتاب‌های پیشنهادی {۱۴۱}

فهرست منابع {۱۴۳}

نامنامه {۱۴۵}

## یا دداشت مترجم |

از فلسفه که سخن می‌گوییم، بسیاری به یاد فیلسوفان عبوسی می‌افتند که گرم بحث‌های دانشگاهی درباره موضوعاتی غامض و پیچیده‌اند که از دایره ذهن مردمان عادی بیرون است: موضوعاتی که از زیر سقف تالارهای گفت‌وگوی دانشگاه‌ها و محافل دانشگاهی فراتر نمی‌رود و نه از مسائل روزمره تأثیر می‌پذیرد و نه بر زندگی مردمان عادی تأثیر می‌گذارد.

ولی مارک رولندز، نویسنده و فیلسوف ولزی را که به سال ۱۹۶۲ متولد شد و دکتری فلسفه را از دانشگاه آکسفورد گرفت نمی‌توان در زمره چنین فیلسوفانی دانست. او کتاب‌هایی درباره فلسفه ذهن، حقوق، جایگاه اخلاقی حیوانات، و نقد فرهنگی نوشته است. پرفروش‌ترین کتاب او فیلسوف و گرگ است که تجربه ده‌ساله زندگی و سفر او با یک گرگ را به تصویر می‌کشد. رولندز با زبانی ساده و گاهی طنزآلود مسائلی فلسفی را که با زندگی هر روزه انسان‌ها عجین شده تشریح می‌کند. او بر این باور است که زندگی مردمان، خواسته یا ناخواسته، با فلسفه درهم تنیده شده و شاید بتوان گفت که فلسفه از بدو تولد با ما همراه است. بیهوده نیست که برخی از فیلسوفانه‌ترین پرسشها را از زبان کودکان می‌شنویم. پرسش‌های فلسفی

و پاسخ‌هایی که به آن‌ها ارائه می‌دهیم، بی‌تردید بر مسیر زندگی ما و آنچه به عنوان زندگی خود انتخاب می‌کنیم یا می‌پذیریم تأثیر می‌گذارد. بدین ترتیب، ما خواسته یا ناخواسته فیلسوفیم، اگر چه شاید فیلسوفانی بد.

رولندز در این کتاب می‌کوشد تا مفهوم شهرت و ریشه‌های شهرت‌طلبی را آشکار کند و با طرح مثال‌هایی از آدم‌های معروف، از پاریس هیلتون و بریتنی اسپیرز گرفته تا نلسون ماندلا و اسامه بن لادن، بین دو نوع شهرت تمایز قائل می‌شود. او، که خود را محصول فرهنگ روشنگری غرب می‌داند، با پرداختن به موضوع شهرت و اشاره به تمایز میان شهرت سنتی که با احترام و کیفیت همراه بوده و شهرت نوینی که با هیچ‌یک از این دو همراه نیست می‌کوشد تا معضل بنیادین‌تر و بیماری خطرناک‌تری را به تصویر بکشد؛ معضلی که گریبان‌گیر انسان‌هایی است که در دو سوی یک طیف قرار دارند: انسان سرگشته‌ای که محصول عصر روشنگری و تناقضات درونی آن است و، با عدم پایداری به هر گونه ارزش، از سبکباری و بی‌وزنی مطلق رنج می‌برد و خسته از خود، سر به دیوار ابتدال می‌کوبد، و بنیادگرای متعصب جزم‌اندیشی که او نیز به نوعی واکنشی به عصر روشنگری است و تحت تلقین ایدئولوژی وجود خود را از هر گونه مهر و شفقتی برای دیگران تهی کرده و چنان برده ارزش‌های خویش شده که به جز هم‌کیشانش هیچ‌کس دیگری را به دایره انسانیت راه نمی‌دهد و سزاوار رفتار انسانی نمی‌داند.

رولندز در این کتاب تشریح می‌کند که چرا شهرت، به‌ویژه شهرت نوینی که بر خلاف شهرت سنتی نیازمند هیچ دستاورد و استعدادی نیست، به سکه رایج زمانه تبدیل شده و تلاش دیوانه‌وار برای کسب شهرت زن و مرد نمی‌شناسد. آدم‌ها می‌خواهند مشهور شوند و شیفته آدم‌های مشهورند، گویی نگون‌بختی‌ها و ناکامی‌های خویش را در کامیابی افراد سرشناس و مشهور فراموش می‌کنند. اگر چه بسیاری از آن‌ها دین‌مدارند، سر بر آستان معبد شهرت می‌سایند؛ چون بر خلاف دین که وعده رستگاری در جهانی دیگر را می‌دهد، شهرت این روزها یک‌شبه به دست می‌آید، تأثیری فوری و آنی دارد و نیازمند هیچ توانایی و استعدادی نیست. چنین شهرتی به افیون

توده‌ها تبدیل شده، ولی این جایگاه را به هزینه گزافی به دست آورده است، چون تنها شهرتی می‌تواند افیون توده‌ها باشد که صرف‌نظر از استعدادهای توانایی‌ها در دسترس همگان قرار داشته باشد. چنین شهرتی نیازمند حذف تمایزات کیفی و پرورش انسان‌هایی است که دوغ را از دوشاب نشناسند و نه تنها به کیفیت نیندیشند، بلکه معیاری نیز برای تشخیص آن نداشته باشند. چنین شهرت بادآورده بی‌دوامی، که با همان سرعتی که آمده بر باد می‌رود، برخاسته از ملال و دلزدگی جامعه رفاه‌زده‌ای است که ساکنانش با هر بادی به سوی می‌روند و، به قول سارتر، نسیمی است که از ناکجآباد به سوی دنیا می‌وزد.

شهرت بادآورده نشانه‌ای از نوعی انحطاط فرهنگی است که شرق و غرب نمی‌شناسد. رولندز غرب را محصول موازنه شکننده‌ای میان عینیت‌گرایی، که ارمغان فلسفه یونان باستان است، و فردگرایی اخلاقی، که میراث جنبش روشنگری فرانسه است، می‌داند. بهترین زندگی را زندگی بر اساس ارزش‌های درونی می‌داند که از بیرون تحمیل نمی‌شود. او بر این باور است که این دو مفهوم با یکدیگر منافاتی ندارد و در دو سوی یک طیف قرار دارد، و انحطاطی که اکنون شاهد آنیم، ثمره برهم‌خوردن موازنه میان این دو و لغزیدن به سوی شکل‌های منحنی آن‌ها، یعنی بنیادگرایی یا عینیت‌گرایی بدون استدلال، و نسبیّت‌گرایی اخلاقی یا فردگرایی منحنی است. بدین ترتیب، غرب به مکانی چندپاره و گیج‌کننده تبدیل شده و انسان غربی به موجودی چهل‌پاره و سردرگم که همواره دچار سوءبرداشت و سوءتفاهم است و فردگرایی را با نسبیّت‌گرایی و عینیت‌گرایی را با بنیادگرایی جزم‌اندیشانه اشتباه می‌گیرد. این تنش میان فردگرایی و عینیت‌گرایی و تبدیل این دو به همزادهای منحنی‌شان، یعنی بنیادگرایی و نسبیّت‌گرایی، همان چیزی است که به ظهور پدیده شهرت بادآورده از یک سو، و بنیادگرایی جزم‌اندیش از سوی دیگر منتهی شده و هدف اصلی فردگرایی، یعنی تبدیل انسان‌ها به افرادی بهتر که از توانایی کشف ارزش اخلاقی عینی و حقیقت تجربی برخوردارند، را به فراموشی سپرده است.